گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید مجید میرمحمدی، از شهدای جنگ تحمیلی رمضان

رتبه ۳ آزمون دکترا در امتحان شهادت قبول شد

■ شکوفه زمانی

شهید مجید میرمحمدی، کارشناسی ارشد رشته مترجمی زبان عربی از دانشکده ادبیات و علوم انسانی بود. او از جوانان دهه هفتادی بود که در یازدهم اسفندماه ۱۴۰۴ در جنگ تحمیلی رمضان با بمباران امریکایی-صهیونیستی به شهادت رسید. همسر شهید می‌گوید: هنگامی که خبر شهادتش را شنیدم، برخلاف آنچه انتظار داشتم، دلم فرو نریخت. در من اندوهی نبود، بلکه آرامشی عمیق و غروری بزرگ نشسته بود. حس کردم او به آرزوی دیرینه و قلبی‌اش رسیده است. وقتی برای وداع با همسرم رفتم، به جای گریه، به او تبریک گفتم. گفتم «تو نه تنها در آزمون دکتری رتبه سوم شدی، بلکه نزد خداوند نیز بالاترین مقام و رتبه را گرفتی. این افتخار مبارک ما باشد.» گفت‌وگوی ما با محدثه کلانتری، همسر شهید مجید میرمحمدی، را در ادامه می‌خوانید.

شهید مجید میرمحمدی

آقا مجید متولد چه سالی بودند و موقع شهادت چند سال داشتند؟

شهید مجید میرمحمدی متولد ۱۹ آذر ۱۳۷۰ در شهرستان خدابنده (قیدارنبی) از استان زنجان بود. هنگام شهادت ۳۴ سال داشت. ایشان در خانواده‌ای ترک‌زبان بزرگ شده بود و در کنار زبان فارسی، زبان ترکی را هم دوست داشت و باور قلبی‌اش این بود که هر انسان باید زبان اصالت و میراث خانوادگی خود را به‌خوبی بداند و آن را زنده نگه دارد. اطرافیانش از مادر و پدر گرفته تا نزدیکان، همیشه از اخلاق و رفتار مثال‌زدنی او در کودکی برایم می‌گفتند. همه تأکید داشتند که مجید از همان سال‌های خردسالی، پسری مؤدب، منظم و بسیار پاکیزه بود؛ تا جایی که اجازه نمی‌داد لباس‌هایش را بشوید و اتو کند. تمام کارهای شخصی‌اش را خودش انجام می‌داد و این ویژگی را تا بزرگسالی و حتی پس از ازدواج نیز حفظ کرده بود. در تمام سال‌های زندگی مشترکمان، هیچ‌وقت نگذاشت من لباس‌هایش را بشویم یا اتو کنم؛ همه این کارها را خودش با دقت و وسواس انجام می‌داد. از دیگر ویژگی‌هایش این بود که خیلی برف دوست داشت. مادرشان همیشه تعریف می‌کرد که روز تولد مجید، برف بسیار سنگینی باریده بود؛ برفی که همه را شگفت‌زده کرده بود. عجیب اینکه روزی هم که پیکر پاکش را از تهران به قیدارنبی از توابع استان زنجان آوردند، برفی غیرمنتظره و سنگین بارید؛ برفی که همه را بهت‌زده کرد، گویی آسمان می‌خواست تولد و وداع او را با یک نشانه مشترک به هم پیوند بزند.

چطور با آقا مجید آشنا شدید؟

دوران آشنایی من با آقا مجید به دوران تحصیل‌مان در دانشگاه علامه در دوره کارشناسی برمی‌گردد. من در مترجمی ترکی استانبولی و ایشان هم در زبان ادبیات عربی در آن دانشگاه تحصیل می‌کردیم و چون ایشان خیلی در زبان عربی و ترکی تبحر داشتند، خیلی از دانشجویان برای ترجمه متونشان در دانشکده به ایشان مراجعه می‌کردند. من هم از همین طریق با ایشان آشنا شدم. می‌توانم بگویم خاطرات آشنایی ما در دانشگاه، از نظر خودم و از نظر همسرم، قشنگ‌ترین و پاک‌ترین خاطرات ما در طول دوره زندگی من و همسرم بود. یادم هست در همان اوایل آشنایی که با ایشان برخورد داشتم، یک بار که برای پاسخ به سؤالات من آمدند، روی یک صندلی چوبی که در دانشگاه بود، روبه‌روی من نشستند. چون زمستان بود و روی صندلی با باریدن برف خیس شده بود، ایشان در ابتدا متوجه خیسی نشده بودند و روی آن صندلی نشستند و بعد متوجه خیسی صندلی چوبی شدند؛ ولی چون تا آخر می‌خواستند پاسخ سؤالات من را بدهند، به روی خودشان نیاوردند و لباس‌هایشان خیس شد. این خاطره‌ای شیرین از اوایل آشنایی‌مان بود.

یکی از بارزترین ویژگی‌های شخصیتی همسرم که حتی اطرافیان او را با همین ویژگی می‌شناسند، این بود که به خاطر دیگران خیلی خود را به سختی می‌انداخت و هیچ‌وقت در کاری خود را در اولویت قرار نمی‌داد. برای همین آن روز هم روی آن صندلی خیس نشست و تمام سؤالات من را پاسخ داد. همسرم آن روز به خاطر خیسی لباسش نتوانسته بود در دیگر کلاس‌های دانشگاه شرکت کند؛ برای همین در نمازخانه دانشکده کنار بخاری ایستاده بود تا لباس‌هایش خشک شود. بعدها که شهید متوجه شد من هم همشهری خودش هستم، همین اشتراکات باعث شد مسئله ازدواج را مطرح کنند و نهایتاً ما با هم ازدواج کردیم. ایشان در پیشرفت و یادگیری زبان ترکی همیشه مشوق من بودند و باید بگویم من در رشته تحصیلی‌ام هرچه دارم از حمایت‌ها و کمک‌های ایشان دارم.

در میان ویژگی‌هایی که ایشان داشتند، کدام ویژگی باعث شد به درخواست ازدواجشان پاسخ مثبت بدهید؟

اگر بخواهم از میان همه خلقیات همسرم برجسته‌ترین ویژگی‌های ایشان را مطرح کنم، بی‌شک خوش‌قلبی، خوش‌رویی و عشق بی‌حد و مرزش به خانواده بود. ایشان با لبخند همیشگی، اخلاق نیکو و مهربانی خالصانه‌اش به اطرافیان آرامش می‌بخشید و هرکس با او هم‌صحبت می‌شد، این صفای باطن را به‌خوبی احساس می‌کرد. همسرم انسانی بی‌نهایت مهربان، دلسوز و سراسر عشق بود. روزی نمی‌گذشت که محبتش را نثارم نکند؛ هر صبح و هر شب، با همان صداقت همیشگی می‌گفت «دوستت دارم» و «عاشقتم» و تمام تلاشش را برای آینده من و پسرمان می‌گذاشت. در کنار این ویژگی‌ها، عشق و احترامی که نسبت به همسر و فرزندش داشت، حقیقتاً مثال‌زدنی بود. ایشان همیشه به گونه‌ای رفتار می‌کرد که همه بدانند همسر و فرزندش از جایگاه و احترام ویژه‌ای نزد او برخوردارند و دیگران نیز باید حرمت آنها را حفظ کنند. این احترام برخاسته از عشق عمیقی بود که به خانواده‌اش داشت و در کوچک‌ترین رفتارهایش نیز دیده می‌شد. امروز، پس از شهادتش، بیش از هر زمان دیگری می‌بینم که چگونه با جان و دل برای آرامش و آسایش ما جنگید. هیچ‌گاه لحظه‌ای پیش نیامده که احساس کنم ما را در این دنیا تنها گذاشته است؛ زیرا ثمره زحمات و بزرگواری‌اش هنوز هم زندگی ما را سرپا نگه داشته است. توجه او به حق‌الناس گفتنی است؛ نه‌تنها به کسی آسیبی نمی‌رساند، بلکه همیشه خیر و نفع می‌رساند. برای بسیاری از مردم اولویت نخست خودشان هستند، اما برای او، خانواده و مردم در صدر بودند. از خود گذشته بود؛ گویی رسالتش این بود که باری از دوش دیگران بردارد. به باور من، آنان که به مقام شهادت می‌رسند، پیش از آن عاشق شده‌اند و آقا مجید در همه‌چیز عاشق بود. عاشق خانواده، عاشق کار، عاشق وطن، و بزرگ‌ترین عشقش خداوند و شهادت بود. ایشان بارها در صحبت‌هایش می‌گفت: «خدا خیلی منو دوست داره» و من در دل تعجب می‌کردم که چگونه کسی این‌چنین از عشق خداوند به خود مطمئن است. امروز می‌فهمم که این عشق، عشقی دوطرفه بود؛ عشق او به خدا و عشق خدا به او. با اینکه سرشار از امید، زندگی و شور بود، دلش با شهادت آرام می‌گرفت. از همان آغاز زندگی مشترکمان می‌گفت: «مرگ من با شهادت است» و همان‌گونه هم شد؛ زیرا خداوند عاشقان حقیقی را همان‌گونه که دوست دارند، به سوی خود می‌برد.

> وقتی دل‌نوشته‌های شهید را خواندم، خیلی متأثر شدم. در بخشی از دل‌نوشته‌هایش به زبان ترکی نوشته بود: «دوست دارم وقتی درگذشتم، اولین کسی که بر سنگ مزار من اشک می‌ریزد، مادرم باشد و آن کسی که مادرم را از سر مزارم بلند می‌کند، پدرم باشد و در نهایت که همه رفتند، آن کسی که می‌ماند، همسرم و عشق زندگی‌ام باشد»

چند سال با شهید زندگی کردید؟

من به مدت هشت سال با آقا مجید زندگی کردم و ثمره زندگی‌ام یادگار ارزشمندی از همسرم، پسرم به نام «الیار» است. او سه سال و هفت ماهه بود. شباهت بی‌نظیری به پدرش دارد و من به خاطر این شباهت، پسرمان را در خانه «مجید کوچولو» صدا می‌زنم. همچنین رفتار و منش پسرم همانند خود همسرم است؛ بسیار اجتماعی، دلسوز، مهربان، زیرک، باهوش و باادب. به‌طوری که در همان ابتدای تربیت پسرم، هر موقع بیرون می‌رفتیم، پدرش تأکید داشت پسرش به همه سلام دهد. همیشه به الیار می‌گفت «باباجان سلام دادی؟» خیلی برایش مهم بود پسرش به همه سلام دهد. برای همین اسم «الیار» را برایش انتخاب کردیم که پسرمان همیشه مردم‌مدار باشد و معنای اسمش هم «یار مردم و خویشان» است. اسمش ریشه ترکی دارد. از همان ابتدا که پسرمان به دنیا آمد، همان‌طور که رهبر شهید هم گفته بودند که فرزندانتان را دوزبانه تربیت کنید، من و همسرم با پسرمان به زبان ترکی صحبت می‌کردیم و به او ترکی یاد دادیم. البته پدرش به زبان آذربایجانی، همان ترکی وطنی خودمان، و من هم کم‌وبیش ترکی استانبولی با پسرم صحبت می‌کردم و کار بزرگی که پدر الیار انجام داد، این بود که زبان اصالت خودش را به او یاد داد. همچنین پسرم هوش و زیرکی‌اش را نیز از شهید به ارث برده است.

چه زمانی از جنگ چهل‌روزه رمضان همسرتان به شهادت رسید؟

همان‌گونه که پیش‌تر گفتم، همسرم عاشق وطن بود؛ عشقی که تنها در سخن نمی‌ماند و در عمل معنا پیدا می‌کرد. در روزهای جنگ دوازده‌روزه، تمام آن روزهای پرآتش و پراضطراب را همسرم در تهران ماند. در حالی که من و پسرمان را برای امنیت بیشتر به شهرستان فرستاد. خودش اما ترجیح داد در کنار مردم و شهرش بماند؛ گویی دلش آرام نمی‌گرفت مگر آنکه در دل خطر باشد. در جنگ تحمیلی چهل‌روزه هم در تهران ماند. یک روز پیش از شهادتش، در دهم اسفند، پیامی برایم فرستاد و حلالیت طلبید. نوشته بود: «ما زیر بمباران و آتش صهیونی هستیم؛ بیرق امام حسین(ع) نباید زمین بیفتد. اگر یک درصد اتفاقی افتاد، امید من به توست.

> همسرم عاشق وطن بود؛ عشقی که تنها در سخن نمی‌ماند و در عمل معنا پیدا می‌کرد. در روزهای جنگ دوازده‌روزه و جنگ رمضان، تمام آن روزهای پرآتش و پراضطراب را همسرم در تهران ماند؛ در حالی که من و پسرمان را برای امنیت بیشتر به شهرستان فرستاد. خودش اما ترجیح داد در تهران بماند؛ گویی دلش آرام نمی‌گرفت مگر آنکه در دل خطر باشد.

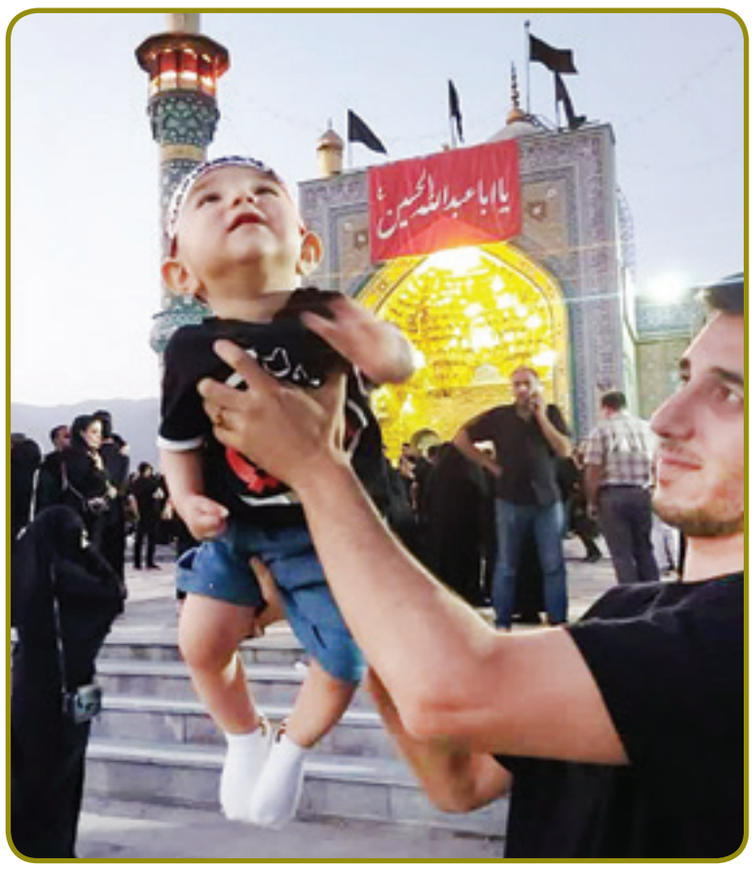

فرزند شهید محمدی در آغوش پدر

مراقب آقا پسرمان باش. ما ترس و لرز نداریم؛ ما قوی هستیم و تو هم باید قوی باشی.» اما در پایان همان پیام، با همان امید همیشگی‌اش نوشت: «امید ما به زندگیه...» و همین جمله، هنوز هم در گوشم می‌پیچد. نیم ساعت پیش از شهادتش با ما تماس گرفت. با صدایی که از دلتنگی می‌لرزید، با پسرمان صحبت کرد و گفت چقدر دلش برایش تنگ شده. تا آخرین لحظه با من حرف می‌زد؛ گویی دلش نمی‌خواست این رشته صدا قطع شود. ناگهان صدایی آمد... مکثی کوتاه... و با دل‌نگرانی گفت: «خداحافظ... خداحافظ...» تماس که قطع شد، بی‌درنگ دوباره شماره‌اش را گرفتم؛ اما دیگر گوشی‌اش در دسترس نبود. همان لحظه بود... همان لحظه‌ای که صدایش برای همیشه در خاطره‌ها ماند و روحش به آسمان پر کشید. همسرم در یازدهم اسفندماه ۱۴۰۴ در جنگ رمضان براثر بمباران امریکایی-صهیونیستی به شهادت رسید.

اشاره کردید که همسرتان پیش از شهادت هم گفته بود که دوست دارد مرگش با شهادت رقم بخورد.

بله، همسرم همیشه می‌گفت: «مرگ من با شهادت است.» اما هیچ‌گاه تصور نمی‌کردم روزی فرا برسد که این جمله، تقدیر قطعی او شود. طبیعی است که انسان‌ها دل‌بسته زندگی‌اند و امیدشان به ادامه راه است؛ اما هنگامی که خبر شهادتش را شنیدم، برخلاف آنچه انتظار داشتم، دلم فرو نریخت. در من اندوهی نبود... بلکه آرامشی عمیق و غروری بزرگ نشسته بود. حس کردم او به آرزوی دیرینه و قلبی‌اش رسیده است. وقتی برای وداع رفتم، به جای گریه، به او تبریک گفتم. گفتم: «تو نه‌تنها در آزمون دکتری رتبه سوم شدی، بلکه نزد خداوند نیز بالاترین مقام و رتبه را گرفتی. این افتخار مبارک ما باشد.» در دل، سپاسگزارش بودم؛ سپاسگزار از اینکه با مقام والای خودش، ما را نیز نزد خداوند سربلند کرد. بزرگ‌ترین یادگارش، گران‌بهاترین هدیه زندگی‌ام، پسرمان است؛ نشانی از عشق، از ایمان، و از ادامه راه مردی که زندگی‌اش را با عشق ساخت و با عشق هم رفت.

شهید میرمحمدی وصیت‌نامه‌ای هم دارد؟

یک وصیت‌نامه کلامی با من در میان گذاشته و گفته بود: «دوست دارم در زادگاه خودم دفن شوم.» ما با وجود اینکه زندگیمان در تهران بود، اما به وصیت خود شهید، پیکرش در شهرستان خدابنده، در گلزار شهدای قیدارنبی، به خاک سپرده شد.

سخن پایانی.

یک جعبه در گوشه خانه بود که من تا حالا آن جعبه را باز نکرده بودم و هیچ‌وقت هم همسرم تأکید نداشت که من درون آن جعبه را ببینم. بعد از شهادت آقا مجید، بی‌اختیار به سمت آن جعبه کشیده شدم و آن را باز کردم و دیدم داخلش چند دفترچه و کتاب شبیه به هم هست. یکی از دفترچه‌هایش را همین‌طوری برداشتم و داخلش را باز کردم، دیدم یکسری دل‌نوشته به زبان ترکی آذربایجانی خودمان با دست خود شهید به یادگار نوشته شده است. وقتی دل‌نوشته‌های ایشان را خواندم، خیلی متأثر شدم. در بخشی از دل‌نوشته‌های خود شهید به زبان ترکی نوشته بود: «دوست دارم وقتی درگذشتم، اولین کسی که بر سنگ مزار من اشک می‌ریزد، مادرم باشد و آن کسی که مادرم را از سر مزارم بلند می‌کند، پدرم باشد و در نهایت که همه رفتند، آن کسی که می‌ماند، همسرم و عشق زندگی‌ام باشد.» در بخش دیگری نوشته بود: «اگر عمر من کوتاه باشد، امیدم بسیار بلند است.» نوشته‌های ایشان شخصیت و ویژگی‌های شهید را نشان می‌داد. ایشان بسیار امیدوار بودند و بر این جمله بسیار تأکید داشتند. به گمان من، بزرگ‌ترین میراثی که آقا مجید برای همسر و فرزندش به یادگار گذاشت، نه یک یادگار مادی، بلکه احساسی است که هنوز در قلب‌مان زنده است؛ این اطمینان شیرین که او همچنان دوست‌مان دارد و محبتش حتی بعد از شهادت نیز پایان نیافته است. شادی ارواح پاک شهیدان، صلوات...

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۶۴۹

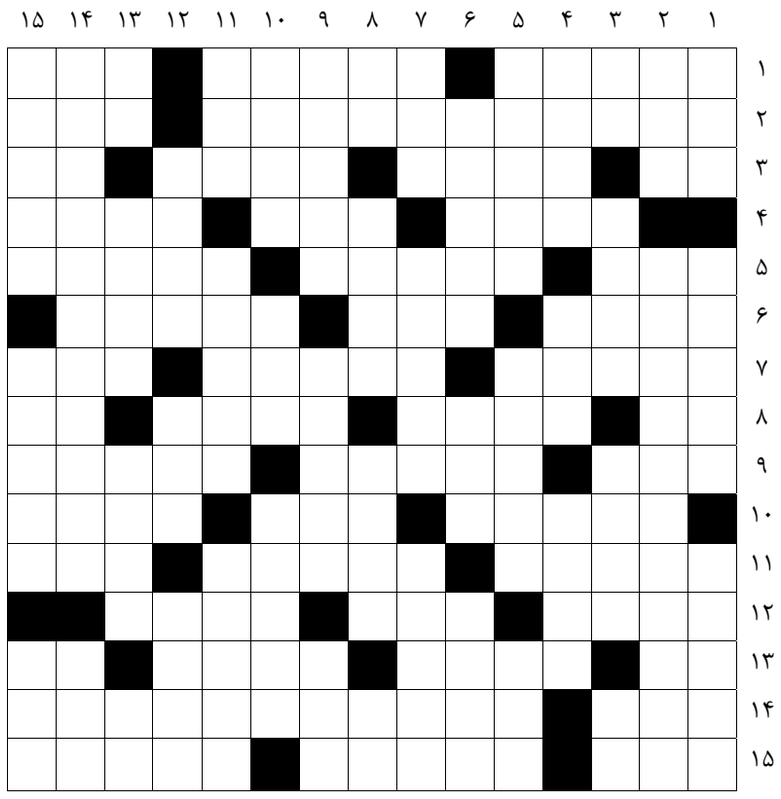

از راست به چپ

■ ۱- بچه پلنگ- رایزنی- حدیث پنج‌تن آل عبا ■ ۲- نویسنده فرانسوی جزیره پنگوئن‌ها- خشک‌مزاج ■ ۳- جوی خون- جرقه آتش- نویسنده- شهر ایستاده ■ ۴- فاتح نبرد دین بین فو- سنت‌ها- قاطر ■ ۵- نظرات- ساکت و بی‌صدا- شهر رصدخانه ■ ۶- مرقومه- بوی تخم‌مرغ گندیده- جادوگر معروف قوم بنی اسرائیل ■ ۷- راهب مسیحی که در مسیر شام نبوت پیامبر را به ابوطالب مژده داد- فرستادن- شهر بی در و پیکر ■ ۸- اسب تبریزی- پول کانادا- ته‌نشین شدن- تلخ ■ ۹- سفیدموی شاهنامه- روشنایی ماه- ضمیر اشاره به نزدیک ■ ۱۰- جزیره نفت و گاز جنوب- ترس- مشکین‌شهر سابق ■ ۱۱- آشفتگی؛ تغییر حالت- الهه‌ای در روم باستان- وزیدن باد ■ ۱۲- دردناک- وسط بدن- حالا ■ ۱۳- دندان ناپایدار- اتحادیه حمل و نقل هوایی بین‌المللی- از هفت‌سین‌ها- صدمه ■ ۱۴- جابه‌جایی عشایر- کنایه از گریه کردن است ■ ۱۵- رشد- به شک و گمان انداختن- ریختن پول به حساب

از بالا به پایین

■ ۱- سگ بیمار- شریک- بهارخواب ■ ۲- از ملزومات نقاشی- نوعی شیرینی که از نشاسته، شکر و ادویه درست می‌کنند ■ ۳- بنده و شما- شاعر بهارستان- خروس جنگی- شایعه ■ ۴- گل خشمگین- زردچوبه- بدهکار ■ ۵- درز و شکاف- در صدر کشورهای صادرکننده تسلیحات شیمیایی به رژیم صدام قرار دارد- صدویازده ■ ۶- پایتخت بولیوی- فلز ساختمانی- نوعی امتحان ■ ۷- راه فرار- کاردانی- پیش رفتگی خشکی در دریا ■ ۸- بدی- تمدنی باستانی در بین‌النهرین- دربند- گشوده ■ ۹- عکس‌العمل- فدیه- غذای تزریقی ■ ۱۰- مورخ و فیلسوف فرانسوی صاحب اثر زندگانی مسیح- حشره خونخوار- پایتخت بحرین ■ ۱۱- آزمون- اثر ماکسیم گورکی- یاره ■ ۱۲- ریز نمرات دانش‌آموز- ریشه- قلعه؛ حصار ■ ۱۳- چه وقت؟- همسر حضرت ابراهیم- گاز مهتابی- اجاق گاز ■ ۱۴- از شش تخلف رانندگی که نه تنها جان راننده و همراهان بلکه جان سرنشینان خودروهای دیگر را به خطر می‌اندازد- آینده ■ ۱۵- پایتخت اریتره- نشت- گنج

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۲	۷							
			۴				۹	
۳							۸	۲
				۷	۱			
۵	۸	۴			۲			
						۶		۸
		۲		۵				
						۷	۴	۳
	۹	۶		۸				

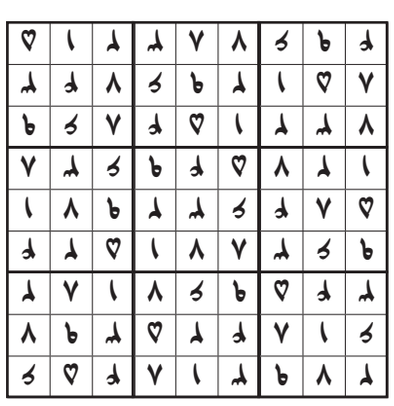

جدول کلمات متقاطع
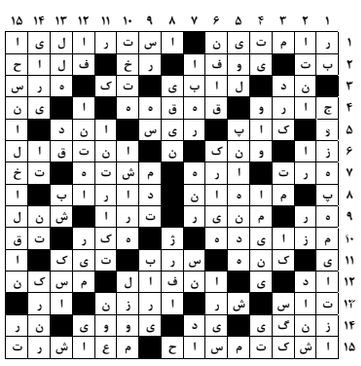
پاسخ جدول شماره ۷۶۴۸